در محضر قرآن

 – آروم باش!

تا دو تا اخم و مخالفت می‌بینه می‌ره توی لاک خودش. خیر سرش داره برای خدا کار می‌کنه!

\*\*\*

وقتی پیغمبر با مخالفت و لج‌بازی قومشان روبرو شدند، خداوند دلداری‌شان داد و برایشان قصه حضرت یونس را تعریف کرد.

فَاصبِر لِحُكمِ رَبِّكَ وَلا تَكُن كَصَاحِبِ الحُوتِ إِذ نَادی وَهُوَ مَكظُومٌ[[1]](#footnote-1)
در برابر فرمان پروردگارت صابر باش و چون صاحب ماهى مباش كه با دلى پراندوه ندا درداد

یونس نبی قومش را به اطاعت از خدا دعوت کرد و آنان نپذیرفتند. از آن‌ها روی‌گردان شد و از خداوند برایشان عذاب خواست. سوار کشتی شد و هنگام طوفان، قرعۀ افتادن در آب به نام او درآمد. مدت‌ها در دل ماهی بزرگی به عبادت مشغول بود تا خداوند او را مجدداً به سوی قومی دیگر برای هدایت بفرستد. در راه خدا آرام باش و استقامت کن، باقی‌اش با خدا.

پرسش:

در راه خدا چگونه باید رفتار کرد؟

هر کس همراهی نکرد ملعون است.

هر کس هر کاری دلش خواست انجام بدهد.

استقامت کرد و به کار درست خود ادامه داد.

خلاصه:

فَاصبِر لِحُكمِ رَبِّكَ وَلا تَكُن كَصَاحِبِ الحُوتِ إِذ نَادی وَهُوَ مَكظُومٌ[[2]](#footnote-2)
در برابر فرمان پروردگارت صابر باش و چون صاحب ماهى مباش كه با دلى پراندوه ندا درداد

حضرت یونس علیه‌السلام زود از قومش نومید شد و از خدا برایشان عذاب خواست. مدت‌ها در شکم ماهی عبادت خدا را کرد تا دوباره برای هدایت سوی قومی دیگر برود. با اولین مخالفت‌ها از راه به در نرو! در راه خدا آرام باش و استقامت کن، باقی‌اش با خدا.

در محضر اهل‌بیت

– گدای خوشبخت

آدم گدایی هم می‌کند درخواست‌های قلمبه بکند! آن هم از کسی که توانایی‌اش را دارد.

\*\*\*

مرد در حال مناجات بود. اشک می‌ریخت و می‌گفت: «خدایا! به من ده‌هزار درهم روزی بده!» تا امام مجتبی سلام‌الله‌علیه سخن او را شنیدند، به خانه رفتند و ده‌هزار درهم برایش فرستادند. مرد بسیار خوشحال شد. آن‌قدر سکه‌ها فراوان بود که نتوانست بلندشان کند. از امام خواست کمکی برایش بفرستد. حضرت عبایشان را درآوردند و سکه‌ها را در آن نهادند و دو نفر را مأمور حمل آن‌ها کردند. غلامان رو به ایشان کردند: «دیگر حتی یک درهم هم نداریم.» امام با خوشحالی از این بخشش بزرگوارانه فرمودند:

لَکِنِّی أَرجُو أَن یَکُونَ لِی عِندَ اللَّهِ أَجرٌ عَظِیمٌ[[3]](#footnote-3)
اما من امید پاداشی بزرگ از نزد پروردگار خویش دارم.

اگر نمی‌توانیم مثل ایشان بخشنده باشیم، لااقل گدای خوبی باشیم و تنها از خدا بخواهیم.

خلاصه:

مرد گریان با خدا می‌گفت: «خدایا! به من ده‌هزار درهم روزی بده!» تا امام مجتبی سلام‌الله‌علیه سخن او را شنیدند، به خانه رفتند و ده‌هزار درهم برایش فرستادند. غلامان حضرت گفتند: «دیگر حتی یک درهم هم نداریم.» امام با خوشحالی از این بخشش بزرگوارانه فرمودند:

لَکِنِّی أَرجُو أَن یَکُونَ لِی عِندَ اللَّهِ أَجرٌ عَظِیمٌ[[4]](#footnote-4)
اما من امید پاداشی بزرگ از نزد پروردگار خویش دارم.

اگر نمی‌توانیم مثل ایشان بخشنده باشیم، لااقل گدای خوبی باشیم و تنها از خدا بخواهیم.

پرسش:

سیره امام مجتبی سلام‌الله‌علیه در برخورد با نیازمندان چگونه بود؟

به هیچ نیازمندی کمک نمی‌کردند.

آن‌قدر کمک به نیازمندان برایشان مهم بود که گاهی تمام دارایی خود را نثار آنان می‌کردند.

در حد معمول به نیازمندان کمک می‌کردند.

یادداشت اول –

 سبک زندگی مؤمنانه چگونه نیست!؟

ته آرزویش را که نگاه کنی می‌خواهد کارمند یک ارگان معتبر باشد که حقوق و مزایای بالایی دارد. تمام 12 سال دانش‌آموزی و چند سال دانشجویی را هم برای همین درس می‌خواند. گویی فقط می‌خواهد زنده باشد و مسیر کلیشه‌ای را که بیشتر مردم دنیا طی می‌کنند، طی کند: بزرگ شود، درس بخواند، دانشگاه برود، ازدواج کند، کار کند، بچه‌دار شود، بچه‌هایش نوه‌دار شوند و در آخر بمیرد! انگار فقط آمده بود که باشد!

اسلام از پیروانش زندگی خاصی را طلبیده است که با عافیت‌طلبی و خوش‌گذرانی جمع نمی‌شود؛ زندگی آرام و بی‌دغدغه، زندگی مطلوب و ایده آل مسلمان نیست. زندگی مؤمن جهادی است. جهادی بودن یعنی همه زندگی‌ات برای خدا؛ یعنی تا می‌توانی برای خدا تلاش کن و از هیچ چیز دیگری نترس. ولی دل کندن از دنیا و دل سپردن به خدا به همین راحتی‌ها نیست.

پرسش:

کدام سبک زندگی مؤمنانه نیست؟

سبک عافیت‌طلبانه

سبک جهادی

سبک عابدانه

خلاصه:

ته آرزویش را که نگاه کنی می‌خواهد کارمند یک ارگان معتبر باشد که حقوق و مزایای بالایی دارد. تمام 12 سال دانش‌آموزی و چند سال دانشجویی را هم برای همین درس می‌خواند.

اما اسلام از پیروانش زندگی خاصی را طلبیده است که با عافیت‌طلبی و خوش‌گذرانی جمع نمی‌شود؛ زندگی مؤمن جهادی است. جهادی بودن یعنی تا می‌توانی برای خدا تلاش کن و بقیه‌اش را هم بسپار به خودش. ولی دل کندن از دنیا و دل سپردن به خدا به همین راحتی‌ها نیست.

احکام –

 تراشیدن تارهای ریش

تازه چند تار مو روی صورتش سبز شده و فکر می‌کند تراشیدن آن اشکالی ندارد. در حالی که تراشیدن ریش هر چند کم و پراکنده باشد، بنا بر احتیاط جایز نیست.

متن دقیق رساله:

در بين دوستان شنيده‌ام كه پسر مى‌تواند براى يكبار ريش‌هايش را با تيغ بزند (براى درست رشد كردن ريش). آيا اين درست است؟

تا وقتى كه مويى به صورت نرویيده است، كشيدن تيغ مانعى ندارد، ولى اگر مو بر صورت روييده باشد ـ ولو به شكل پراكنده و كم ـ كشيدن تيغ، بنا بر احتياط جايز نيست.

اجوبة الاستفتائات آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای، استفتائات جدید بخش احکام متفرقه

پرسش:

آیا تراشیدن موهای تازه‌روییده روی صورت اشکال دارد؟

خیر اشکالی ندارد.

بله بنا بر احتیاط جایز نیست.

خیر ولی بهتر است آن را نتراشد.

پدر مهربان - آماده باش

انتظار یعنی چه؟ انتظار به معنای مترصد ‌بودن است. در ادبیات نظامی یک‌ چیزی داریم به نام «آماده‌باش»؛ انتظار یعنی «آماده‌باش»! باید «آماده‌باش» باشیم. انسان مؤمن و منتظر، آن‌کسی است که در حال «آماده‌باش» است. اگر امام شما که مأمورِ به ایجاد عدالت و استقرار عدالت در کلّ جهان است، امروز ظهور بکند، باید من و شما آماده باشیم. این «آماده‌باش» خیلی مهم است؛ انتظار به این معناست. انتظار به معنای بی‌‌صبری کردن و پا به زمین کوبیدن و چرا دیر شد و چرا نشد و مانند این‌ها نیست، انتظار یعنی باید دائم در حال «آماده‌باش» باشید.»

امام خامنه‌ای 20/02/1396

برای دوستم چی بفرستم؟ - سرقت علمی

مدرک و نمره‌ای که با تقلب به دست بیاد باعث پیشرفت نمیشه...

ما ظَفَرَ مَن ظَفَرَ الإثمُ به، و الغالِبُ بِالشَّرِّ مَغلوبٌ

کسی که با توسل به گناه پیروز شود، پیروز نیست و کسی که با ستم غلبه کند [در حقیقت] مغلوب است.

سیره شهدا - فرمانده نوجوان

در وصیت‌نامه شهید دانش‌آموز «علی فلاح» آمده است: «امام را دعا کنید و همیشه امت واحده و در خط امام باشید، که اگر از این خط خارج شوید، از دین خدا خارج شدید.»

شهید علی فلاح فقط ۱۶ سال داشت که فرمانده پایگاه مقاومت بسیج مسجد جامع خزانه بخارایی شد. او به واسطه سفارش امام زمان (عج) مادرش را راضی می‌کند تا به جبهه اعزام شود. این شهید دانش‌آموز به همراه ۴۵ نفر از بچه‌های محل می‌رود تا خرمشهر را از محاصره دربیاورد. دوستانش مأموریتشان تمام می‌شود و بازمی‌گردند، اما علی می‌ماند. شهید فلاح در نهر خین به شهادت می‌رسد و پیکرش ۲۷ سال در آنجا می‌‌ماند تا اینکه در محرم ۱۳۸۸ هدیه‌ای از امام حسین (ع) به مادرش می‌رسد؛ انگشتر، پلاک و چند تکه استخوان...

خلاصه:

علی فلاح تنها 16 سال داشت که با رضایت مادرش، همراه بچه‌محل‌هایش شد تا خرمشهر را از محاصره دربیاورد. مأموریت که تمام شد همه بازگشتند، جز علی. 27 سال بعد و در محرم 1388 علی بازگشت. اما تنها انگشتر و پلاک و چند تکه استخوانش.

یک پیشنهاد - سفر به گرای 270 درجه

رمانی است خواندنی و پرطرفدار در دل قضایای دفاع مقدس و سقوط و آزادسازی خرمشهر. ناصرِ رمانِ «سفر به گرای 270 درجه» که به مرخصی تحصیلی آمده و بعد از امتحاناتش دوباره با بچه‌محلش، علی، به جبهه برمی‌گردد، راوی قصه احمد دهقان است؛ راوی شوخ‌طبعی که هم خودش لحن سرخوشانه و طنزآلودی دارد و هم در میان اتفاقات جبهه و جنگ، با نگاهی تیزبین، آن‌ها را که سویه‌ای طنازانه دارند، شکار و روایت می‌کند.

نویسنده: احمد دهقان، ناشر: انتشارات سوره مهر، تعداد صفحات: 248، قیمت: 11900

دانستنی - قطع نفس

برای تولید مقدار لازم کاغذ و فرآورده­های آن در ایران، سالانه حدود 48 میلیون درخت نسبتاً تنومند باید قطع شود!

حکایت - باید بندگی خدا کرد

ابومنصور سامانی وزیر سلطان طغرل بود. دوست می‌داشت پس از نماز صبح بر سر سجاده نشیند و دعا کند تا آفتاب طلوع کند. آنگاه به خدمت سلطان می‌رفت. صبحگاهی از طلوع آفتاب برای امر مهمی، سلطان کسانی را به طلب وزیر فرستاد. آنان آمدند و او را به حضور خواندند. وزیر چون ادعیه و ذکرهایش تمام نشده بود، به فرمان شاه التفات نکرد و به دعا و مناجات ادامه داد. آنان نزد سلطان آمده وی را از توجه نکردن وزیر آگاه کردند. وزیر چون دعایش تمام شد، به خدمت سلطان آمد. سلطان با نهایت خشم و غضب گفت: «تو را چه شده که به گفته ما اعتناء نمی‌کنی و چون فرمان ما به تو رسد تأخیر می‌اندازی؟» وزیر گفت: «شاها، من بنده خدایم و چاکر شما. تا از بندگی خدا فارغ نشوم، به چاکری نتوانم پرداخت.» این کلام در سلطان چنان اثر کرد که گریان شده و وزیر را تحسین نمود و گفت: «بندگی خدا را بر چاکری ما مقدم دار تا به برکات آن سلطنت ما پابرجا باشد.»

خلاصه:

وزیر تا طلوع آفتاب پای سجاده‌اش می‌نشست و بعدش خدمت سلطان می‌رفت. روزی سلطان در همان ساعات او را خواست، ولی وزیر بعد از عبادت سراغ پادشاه رفت. سلطان خشمناک دلیل این کار را پرسید. وزیر گفت: «شاها، من بنده خدایم و چاکر شما. تا از بندگی خدا فارغ نشوم، به چاکری نتوانم پرداخت.» این کلام، سلطان را به‌شدت متأثر کرد: «بندگی خدا را بر چاکری ما مقدم دار تا به برکات آن، سلطنت ما پابرجا باشد.»

مهارت - آرامش قبل از امتحان

بعد از اینکه به طور کامل دروس را مطالعه کردید، حال مهم‌ترین مهارت برای موفقیت در امتحان این است که با توکل بر خداوند و اطمینان به موفقیت راهی جلسه امتحان شوید. معمولاً قبل از امتحان چیزی که انسان را اذیت و ذهن را پریشان می­کند، نگرانی از این است که نکند قسمتی از مباحث را بلد نباشم و به خاطر همین نگرانی مراجعه مجدد به کتاب برای مرور سریع می­کند. به این نکته توجه داشته باشید که معمولاً یادگیری نکات جدید قبل از امتحان نه تنها کمکی به شما نمی­کند، بلکه با ایجاد اختلال در ذهن شما سبب فراموشی مطالب آموخته شده قبلی نیز می­شود. برای همین سعی کنید توجهی به این مزاحمت­های فکری نکنید و با آرامش و اطمینان به دانش خود، سر جلسه حاضر شوید.

خلاصه:

پیش از امتحان چیزی که ذهن را پریشان می­کند، نگرانی از بلد نبودن بعضی مباحث است. به این نکته توجه داشته باشید که معمولاً یادگیری نکات جدید قبل از امتحان نه تنها کمکی به شما نمی­کند، بلکه با ایجاد اختلال در ذهن شما سبب فراموشی مطالب آموخته شده قبلی هم می­شود. برای همین، سعی کنید توجهی به این مزاحمت­های فکری نکنید و با توکل بر خدا و اطمینان به دانش خود، سر جلسه حاضر شوید.

چیستان

آن چیست که در دنیاست و دنیا با همه عظمتش در آن است؟

پاسخ: چشم

1. قلم، 48 [↑](#footnote-ref-1)
2. قلم، 48 [↑](#footnote-ref-2)
3. بحارالانوار، ج 43، ص 347 [↑](#footnote-ref-3)
4. بحارالانوار، ج 43، ص 347 [↑](#footnote-ref-4)